

چند قاعده در کشف تصحیفات متون

یاسر دالوند*

چکیده

تصحیف بدخواندن کلمه است به گونه‌ای که معنای آن تغییر پذیرد. تصحیف ممکن است به دلایل مختلف به متون راه یابد؛ یکی از مهم‌ترین آنها می‌تواند شباهت ظاهری حروف الفبا باشد. در مقاله حاضر تلاش شده است تا بر پایه شکل ظاهری حروف الفبا، برخی از گونه‌های تصحیف و بدخوانی، در دسته‌هایی منظم تبیین شود. در این دسته‌بندی، به حروفی که اختلاف آنها تنها در نقطه‌گذاری است (نظیر «ب» و «ت» و «پ» و «ث») پرداخته نشده است و تنها حروفی بررسی شده‌اند که در نگاه نخست ممکن است شباهتی آشکار به هم نداشته باشند (نظیر «ک» و «ل»). این مقاله زمینه‌ای خواهد بود برای تصحیح برخی از تصحیفات راه‌یافته به متون، و راهکاری پیشنهاد می‌کند تا به کمک آن، مصححانی که در خوانش برخی کلمات مشکل دارند، بتوانند به صورت صحیح آنها دست یابند.

کلیدواژه‌ها: تصحیف، بدخوانی، قواعد کشف تصحیف، تصحیح متون

تاریخ دریافت: ۹۶/۶/۱۶ تاریخ پذیرش: ۹۷/۲/۱

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبائی / 70dalvand@gmail.com

مقدمه

تصحیف و بدخوانی کلمات شاید قدمتی به درازای طول تاریخ اختراع خط داشته باشد. از آغاز روزگارانی که بشر توانست اندیشه‌هایش را در قالب خط بریزد تا روزگار حاضر، بوده‌اند کسانی که هنگام خواندن نوشته‌ها، کلمه یا کلماتی را از موضع خود گردانده و به گونه‌ای غیر از مراد نویسنده، خوانده‌اند. «شبهت و ماندگی در حروف خط و نیز نقص خط از عواملی است که به نوعی به تصرف ناآگاهانه کاتبان دامن زده است که اهل فن از آن به‌عنوان "تصحیف و تحریف" تعبیر می‌کنند. اولی عبارت است از تغییر دادن کلمه با کاستن و افزودن نقطه‌های آن، و دومی تبدیل کردن کلمه است با تغییر دادن حرفی از حرف‌های آن» (مایل هروی، ۱۳۶۹: ۸۲).

«حمزة بن حسن اصفهانی (د. ۳۶۰ق) شاید نخستین کسی بوده باشد که کتابی مستقل درباره تصحیف نوشته است. او تصحیف را به عبارت هُوَ أَنْ يُقْرَأَ الشَّيْءُ بِخِلَافِ مَا أَرَادَ كَاتِبُهُ (آن چیزی است که خلاف آنچه نویسنده‌اش اراده کرده خوانده شود) تعریف کرده است. او دلیل وقوع تصحیف را کتابت عربی می‌داند و می‌گوید: صورت حروف از روی حکمت بنا نهاده نشده است چنان‌که پنج حرف باء، تاء، ثاء، یاء، نون به یک شکل نوشته می‌شود. وی، سپس از ارسطو نقل می‌کند که گفته است: هر کتابتی که شکل حروفش همانند باشد، در معرض سهو و اشتباه و التباس است» (قهرمانی مقبل و جابری اردکانی، ۱۳۹۳: ۳۹).

این هم‌شکلی حروف در الفبای عربی و فارسی نمودهایی دارد (نک: مایل هروی، ۱۳۶۹: ۸۱). قابل یادآوری است که این کارکرد در خط‌هایی که پیش از اسلام رواج داشته‌اند، نیز مشاهده می‌شود؛ نمونه را در خط فارسی میانه، «الف» و «ه» با یک نویسه و «چ» و «ج» و «ز» نیز با یک نویسه نوشته می‌شده‌اند (نک: آموزگار و تفصّلی، ۱۳۹۲: ۴۹-۵۳). به همین سبب گاهی در این زبان‌ها در خوانش کلمات با مشکل مواجه می‌شویم. عدم نقطه‌گذاری (یا نقطه‌گذاری نادرست) در سده‌های نخستین از دیگر دلایلی است که در زبان عربی و فارسی موجب بدخوانی برخی از کلمات می‌شود. محمد بن عبدالخالق میهنی (قرن ششم) در کتاب آیین دبیری به نویسندگان و دبیران توصیه کرده است که از نقطه‌گذاری متن بپرهیزند: «و در نامه اعراب و نقطه نهد الا به جایگاه اشتباه و به جایگاه عنایت هم روا داشته‌اند تأکید را، اما بی‌عذری نقطه و اعراب نهادن منسوب کردن مکتوب‌الیه

باشد به جهل» (میهنی، ۱۳۸۹: ۵). علی بن ابراهیم بغدادی نیز در کتاب سماط الخط و الرقومة گفته است: «إِنَّ أَهْلَ الْعِلْمِ يَكْرَهُونَ الْأَعْجَامَ وَالْأَعْرَابَ إِلَّا فِي الْمَلْتَبَسِ» (به نقل از همان: ۱۰۰).

همین امر باعث شده که حتی در متونی که به روش علمی تصحیح شده‌اند، گاهی مصحح دچار اشتباه شود؛ مثلاً: «با کهنه عوانی که در آن شهر بود، به شرکت عیان خر فرا کاروان کرده» (نسوی، ۱۳۸۵: ۷۵). استاد یزدگردی درباره «شرکت عیان» می‌نویسند: «مراد از شرکت عیان به وجه مرضی طبع بر نگارنده معلوم نشد. ظاهراً بر فرض صحّت نسخ، معنی آن را قریب بدین وجه تلقی توان کرد: شرکت آشکارا، شرکتی که (میان دو یا چند تن) در حضور جمع و در ملأ عام و در حالی که همگنان بر کم و کیف آن آگاهی دارند، کرده آید» (همان: ۴۷۱). حال آن‌که «شرکت عیان» تصحیف «شرکت عنان» است که نوعی خاص از مشارکت بوده است (نک: دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «عنان»؛ نیز نک: حسینی یزدی، ۱۳۸۸: ۶). نمونه‌ای دیگر:

ز نقش خامه آن صدر و نقش نامه او بیاض صبح و سواد دل مراست ضیا
(خاقانی، ۱۳۸۲: ۳۰)

«نقش» دوم گشته «نفس» (= مُرکَب و سیاهی دوات) است که در نسخه بدل به صورت «نفس» ضبط شده است (نیز نک: امامی، ۱۳۸۵: ۷۷). این تصحیف در جایی دیگر از دیوان نیز رخ داده است:

به چتر شام ز انفاس بحر کرده سواد به تیغ صبح ز کیمخت کوه کرده قراب
(خاقانی، ۱۳۸۲: ۵۲)

با توجه به شام و بحر و سواد، «انفاس» گشته «انفاس» (= جمع نفس) است. چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، در جستار حاضر به این گونه تصحیفات، که اختلاف آنها در نقطه و سرکش حروف است، نپرداخته‌ایم و تنها حروفی را بررسی کرده‌ایم که در نگاه نخست ممکن است بین آنها شباهتی آشکار نباشد، نظیر «ن» و «ز». از باب نمونه، استاد صفا در این عبارت اسرارالتوحید: «گفت ای شیخ آن پیر که روایت می‌کند از که می‌کند؟ گفت از عبدالرزاق صنعانی است از معمر از زهری از بوهریره»، به سبب شباهت «ن» و «ز» در کتابت (نک: قاعده شماره ۱۰ مقاله حاضر)، «معمر از زهری» را «معمران زهری»

خوانده‌اند و همین مایه در دسر دیگران نیز شده است؛ کما این که استاد زرین کوب با اعتماد بر این متن، در یادداشت‌ها و اندیشه‌ها به هویت چنین شخصی اشاره کرده‌اند (نک: شفیی کدکنی، ۱۳۹۰: دویست و هفده). اگر استاد صفا به قاعده تبدیل «ن» به «ز» توجه می‌کردند، در ضبط واژه دچار اشتباه نمی‌شدند.

گاهی در برخی از فرهنگ‌ها به سبب تصحیف خوانی کلمات، معانی تازه‌ای راه یافته است؛ مثلاً، نویسنده فرهنگ جهانگیری (که در تصحیف خوانی ید طولایی دارد^۱) به استناد بیت زیر:

جمله مرغان برگ کرده چیک چیک
با سلیمان گشته افصح من اخیک
«برگ» را در معنای «نغمه و آهنگ» دانسته است (انجو شیرازی، ۱۳۵۱: ۸۵۸/۱)، حال آن که بیت در مثنوی (چاپ نیکلسون) این گونه ضبط شده است:

جمله مرغان ترک کرده چیک چیک
با سلیمان گشته افصح من اخیک
(مولوی، ۱۳۸۵: ۴۷)

و یا در این بیت:

تیزچشمان^۲ روان ریگ روان را در زرود
شاف شافی هم ز حصرم هم ز رمان دیده‌اند
(خاقانی، ۱۳۸۲: ۹۲)

«زرود» (موضوعی در راه مگه) را «زرور» خوانده‌اند و آن را به معنای «دارویی که روشنایی چشم بیفزاید» ثبت کرده‌اند (نک: دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «زرور»).

پیش از ورود به بحث اصلی، قابل ذکر است که گاهی برخی از تصحیفات جنبه ادبی دارند و گویی نویسنده یا گوینده، خود، واژه یا ترکیب را به گونه‌ای به کار برده است که بتوان آن را به صورت‌های مختلف خواند. نمونه را در بیت زیر:

بوسه خواهم داد ویحک بند پندآموز را
لاجرم زین بند چنبروار شد بالای من
(خاقانی، ۱۳۸۲: ۳۲۱)

بند را در مصراع دوم می‌توان پند هم خواند. نگارنده این سطور، در جایی این گونه از

۱. به عقیده نگارنده صاحب فرهنگ جهانگیری، در اکثر موارد، به عمد این کار را می‌کند که بحث در باب این موضوع مجال دیگری می‌طلبد.

۲. در چاپ کزازی: تیره چشمان، که مناسب‌تر می‌نماید.

تصحیف را تحت عنوان «ایهام چندگانه خوانی خطی» (دالوند، ۱۳۹۶: ۴۲) و در جایی دیگر تحت عنوان «ایهام تصحیف» (دالوند، ۱۳۹۷: ۵۳) بررسی کرده است. در پژوهش حاضر به این گونه تصحیفات پرداخته نشده است. باری، در مقاله حاضر تنها بیست قاعده از قواعد تصحیف و تبدیل حروف به یکدیگر (که البته شمار آنها بسی بیشتر از این تعداد است) بررسی شده است. در برخی از شواهد ممکن است هر دو واژه ضبط شده توجیهاتی داشته باشند، پس تمامی شواهد لزوماً دربردارنده ابیات و جملات مبهم نیست.

پیشینه پژوهش

در ترجمان البلاغه، کهن ترین کتاب بلاغی فارسی، «تصحیف» این گونه تعریف شده است: «معنی وی آن بود که شاعر و دبیر سخنی گوید کی به نقط و اعراب آن سخن مختلف بود، و به حرف یکسان باشد. و این از جمله بلاغت دارند، چنانکه شاعر گوید (مضارع):

عزّی محبّتی و کُل و کُلبنان پذیر
عمّار بیسری و نکوسار در سفر
این بیت را چون مصحّف کنی، لونی دیگر گردد چنین:

غرّی مُختّی و کل و کلتبان پذیر
غمّاز بی سری و نکوسار در سقر»
(رادویانی، ۱۹۴۹م: ۱۱۲)

رشید وطواط نیز در کتاب حدایق السحر فی دقایق الشعر، «مصحّف» را چنین تعریف کرده است: «این صنعت چنان باشد که شاعر در نثر یا در نظم الفاضلی استعمال کند کی چون آن را صورت نگاه دارد اما نقط و حرکات بگرداند ثنا و آفرین، هجو و نفرین شود و مصحّف بر دو گونه باشد یکی مضطرب و دیگر منتظم» (رشید وطواط، ۱۳۶۳: ۷۶) و در ادامه دو گونه مذکور را توضیح داده است. البته این گونه از تصحیف جنبه ادبی دارد که در پژوهش حاضر مراد ما نیست.

نجیب مایل هروی نیز در کتاب نقد و تصحیح متون مختصراً بخش هایی را به تصحیف و تحریف اختصاص داده است (نک: مایل هروی، ۱۳۶۹: ۸۰). در مورد تصحیف و تحریف پژوهش های دیگری به این شرح صورت گرفته است: قهرمانی مقبل و جابری اردکانی مقاله ای تحت عنوان «تصحیف در خطّ عربی و فارسی و نقش آن در پیدایش برخی

از صنایع بدیعی» در این زمینه نگاشته‌اند که در شماره ۵۳ نامه فرهنگستان چاپ شده است. بنا به آنچه در این مقاله آمده است، «حمزه بن حسن اصفهانی نخستین کسی است که کتابی مستقل درباره تصحیف نوشته است. ابواحمد حسن عسکری (د. ۳۸۴) نیز، پس از حمزه بن حسن در دو کتاب جامع به بحث در تصحیف پرداخته است» (فهرمانی مقبل و جابری اردکانی، ۱۳۹۳: ۳۹). نگارندگان در ادامه به بررسی ویژگی‌های خط و زبان و رابطه آن با آفرینش ادبی پرداخته و برخی آرایه‌ها را نظیر: «جناس خط»، «مصحف» بر پایه تصحیف تحلیل کرده‌اند.

شکراللهی طالقانی نیز در مقاله‌ای تحت عنوان «تصنیف و تصحیف (علل تصحیف و تصرف کاتبان و شکوه مؤلفان و مصنفان از ایشان)» (آینه میراث، ش ۳۲، بهار ۱۳۸۵: ۱۲۹-۱۵۷) علل اصلی تصحیف و تصرف را در نوزده مورد به‌اجمال بررسی کرده است. درباره تصحیف و تحریف مقالات دیگری در دست است لیکن نگارنده به شیوه‌ای متفاوت به این موضوع پرداخته است. در ادامه، با آوردن شواهد متعدّد، برخی از قواعد کشف تصحیف را بررسی می‌کنیم:

۱. «و» ← «د» (و «ذ») و بالعکس:

* «غوّاص بحر معانی که با تأمل^۱ آغانی، بند غم از پای جان و دل بگشاید، چون میغ، همه دامن پرور، و چون تیغ، همه تن، پرگهر» (ظهیر فاریابی، ۱۳۸۱: ۲۴). «پرور» گشته «پُرْدُر» است (نک: ظهیر فاریابی، ۱۳۳۷: ۲).

* هر روز صدهزار زبان در به مدح تو در بندگی چو سوسن آزاده زاده باد!
(ظهیر فاریابی، ۱۳۸۱: ۲۴۰)

«زبان در» گشته «زبان‌ور» است.

* توانگرتر کسی کورا بجویی درین عهد از وفا دردیش باشد
(همان: ۱۹۷)

«دردیش» گشته «درویش» است (نک: تبریزی، ۱۳۸۱: ۴۸۱؛ ظهیر فاریابی، ۱۳۳۷: ۳۰۲).

۱. «با تأمل» گشته «به انامل» است (نک: دالوند، ۱۳۹۵ الف: ۶۸).

* «چون عوایق ایام و نوایب زمان این ضعیف را از اهل وطن دور افکند و در مادر و پدر پیر به غصه و زجر گرفتار کرد و بدان خرسند گردانید که چون باد[ی] وزد از ایشان نسیمی بوید و چون **کاردانی** رسد خبری جوید» (ظهیرفاریابی، ۱۳۸۱: ۲۶). «کاردان» تصحیف «کاروان» است.

* ز آنگونه که از جوشن خریشته خدنگش بیرون نشود سوزنِ درزی ز **دواری** (فرّخی سیستانی، ۱۳۸۵: ۳۹۲)

دواری در معنای «گونه‌ای از سگّه و زر» در اینجا مناسب مقام نیست. علی رواقی این واژه را گشته «وَذاری» دانسته که نوعی پارچه نازک بوده است (نک: همان: دوازده).

* مدبری که سنگ منجیق را بدارد اندرین هوا و **های** او (منوچهری، ۱۳۹۲: ۱۴۳)

«وهای» مصحّف «دَهای» است (نک: منوچهری، ۱۳۸۵: ۹۴).

* وان نارها بین ده رده بر ناردان گرد آمده چون حاجیان درهم شده در روزگار ترویبه (منوچهری، ۱۳۹۲: ۱۴۶)

«ناردان» تصحیف «ناروان»^۱ (= درخت انار) است.

* انگورها بر شاخها، مانده چمچاخها

واویجشان چون کاخها، بستانشان چون بادیه

(منوچهری، ۱۳۸۵: ۱۰۱)

«واویج» گشته «واویج» (چفت و چوب‌بندی که تاک انگور را بالای آن اندازند) است (دالوند، ۱۳۹۵: ب: ۱۶۸).

* امروز که در دست توام مرحمتی کن فردا که شوم خاک، چه سود اشک ندامت؟ (حافظ، ۱۳۸۷: ۱۴۰)

خانلری به جای «شوم»، «شدم» ضبط کرده است (حافظ، ۱۳۶۲: ۱۹۶) که با توجه به تکرار واج دال از حیث موسیقایی برجسته‌تر است.

۱. در چاپ دبیرساقی: نارون (منوچهری، ۱۳۸۵: ۱۰۱).

۲. «و» ← «ر» (و دیگر حروفِ همانند، نظیر: «ز»، «ژ»)

* مبر به پیش خود آبرویم [ار]^۱ پس ازین حدیث نان به زبان آورم ز سگ بترم
(ظهیر فاریابی، ۱۳۸۱: ۱۳۲)

«خود» گشته «خرد» است.

* وقتی که گم شود ز سر سرکشان خود روزی که بگسلد ز تن پردلان روان
(همان: ۱۴۱)

در این بیت نیز «خود» گشته «خرد» است (نیز نک: شمس قیس، ۱۳۸۸: ۳۴۷).

* چنانک دور نباشد که او صوامع خاک مجاوران عدم سر نهند سوی نشور
(ظهیر فاریابی، ۱۳۸۱: ۱۰۷)

«او» گشته «از» است (نک: تبریزی، ۱۳۸۱: ۴۵۴).

* دریا فتاده در تب لرز است روز و شب طعم دهان و گزنه رویش بدان گواست
(ظهیر فاریابی، ۱۳۸۱: ۳۵)

«گزنه» گشته گونه (= رنگ و لون) است^۲ (نک: تبریزی، ۱۳۸۱: ۴۶۹).

* همی نه بینی از روی تجربت که [کمان]^۳ چو جفت^۴ گردد از دور تو رود پرتاب
(اخسیکتی، ۱۳۸۹: ۳۵)

«دور تو» گشته «دورتر» است.

۱. در متن: از.

۲. از آنجایی که «و» و «ر» شبیه هم هستند، گاهی بر پایه این شباهت، جناس تصحیف می‌ساختند. نمونه را مسعود سعد گوید:

چشمم ز گریه جوی گشاده جسمت بیه گونه زَر کشیده
(مسعود سعد، ۱۳۹۰: ۵۴۷)

که بین «گریه» و «گونه» صنعت تصحیف برقرار است.

۳. در متن: گمان.

۴. در بیتی از انوری نیز «جفت» آمده است لیکن استاد شهیدی ضبط درست را «چفت» دانسته است:

سر جفت کند افعی قربان و چو آن دید پر باز کند کَرکس ترکش طیران را
(انوری، ۱۳۷۶: ۱۱)

«افعی قربان» استعاره از کمان است و «کَرکس ترکش» استعاره از تیر؛ و «سر جفت کردن» کمان اشاره است به دو سر / گوشه کمان که هنگام تیراندازی به هم نزدیک می‌شوند.

* چون الف سوزنی نیزه، ز بنیاد، کفر چون بن سوزن، به قهر، کرده خراب و بیاب (خاقانی، ۱۳۸۷: ۶۷)

(ز بنیاد، کفر) گشته «و بنیاد کفر» است (نک: خاقانی، ۱۳۸۲: ۴۴).

* ندانم که عاشق گل آمد گر ابر چو از ابر بینم خروش هزبر (فردوسی، ۱۳۷۵: ۲۹۲/۵)

در این بیت، «چو از ابر» را تصحیف «چرا ز ابر» دانسته‌اند (شمیسا، ۱۳۷۳: ۹).

* مطرب از گفته حافظ غزلی نغز بخوان تا بگویم که ز عهد طربم یاد آمد (حافظ، ۱۳۸۷: ۱۸۸)

خانلری به جای «بگویم»، «بگریم» ضبط کرده است (نک: حافظ، ۱۳۶۲: ۳۵۴). با توجه به این که «گفتن» از اصطلاحات موسیقی بوده است (معادل «خواندن و سرودن») و در این معنی با «مطرب» و «حافظ» (در معنای موسیقیایی) و «غزل» و «خواندن» و «طرب» ایهام تناسب می‌سازد، ضبط قزوینی از این حیث برتر است؛ اما با توجه به فعل «یاد آمدن» که معمولاً ملازم گریه و زاری است، ضبط خانلری را نیز می‌توان پذیرفت.

۳. «د» (و «ذ») ← «ر» (و دیگر حروف همانند، نظیر: «ز»، «ژ») و بالعکس

* در عهد تو بنفشه حزین است، بیش نه؛ درویش اگر ز جود تو باشد چنار باد (ظهیر فاریابی، ۱۳۸۱: ۵۲)

(جود) گشته «جور» است (نک: ظهیر فاریابی، ۱۳۳۷: ۶۱).

* گفتم که مگر دل نه چو دلدار آید تا در غم و شادی مرا یاد آید (ظهیر فاریابی، ۱۳۸۱: ۲۶۶)

با توجه به قافیه، «یاد» گشته «یار» است (نیز نک: میرافضلی، ۱۳۸۱: ۵۲).

* گلنار، همچو درزی استاد برکشید جواده حریر، ز بیجاده گون حریر (منوچهری، ۱۳۹۲: ۸۵)

در لغت‌نامه دهخدا، به جای «جواده» (که معنای روشنی ندارد)، «خوازه» (= پرده) ضبط شده است (نک: دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «خوازه»)^۱.

۱. دبیرسیاقتی «قواره» ضبط کرده است (نک: منوچهری، ۱۳۸۵: ۴۸).

* خداوند زبانی روی کرده‌ست سیاه و لَفَجِن و تاریک و رنجور

(منوچهری، ۱۳۸۵: ۴۷)

یغمایی به جای «رنجور»، «دیجور» ضبط کرده است (نک: منوچهری، ۱۳۹۲: ۹۲) که با «سیاه» و «تاریک» تناسب بیشتری دارد.

* نیکوگل دورنگ را نگه کن دُرست به زیرِ عقیق ساده

(مُنجیک ترمذی، ۱۳۹۱: ۲۳)

«دُر» تصحیف «زُر» است (در این باره نک: مختاری غزنوی، ۱۳۹۱: ۵۵۸). در نسخه‌های دیوان خاقانی نیز این دو واژه به هم بدل شده‌اند (نک: خاقانی، ۱۳۸۲: ۳۰).

* در فرهنگ‌ها «بید» به معنای «موش» ضبط شده است (برهان، ۱۳۳۱: ۱/۳۳۲). معین در این باره می‌نویسد: «[بید] مصحف پیر (= ویر) به معنی هوش است و هوش، موش خوانده شده» (همان‌جا).

* گاهی کبودپوش چو خاک است و همچو خاک

گنجور دایگان و لگد خُستَه عوام

(خاقانی، ۱۳۸۲: ۳۰۱)

کزازی به جای «دایگان»، «رایگان» ضبط کرده است (نک: خاقانی، ۱۳۸۷: ۳۳۲) که از لحاظ معنایی پذیرفتنی‌تر است.

۴. «ش» ← «ث» و بالعکس

* اگرچه طایفه‌ای پیش من در این دعوی به ریشخند برون می‌برند آری را

ولیکن این همه چندان بُود که بگشایم به دست نطق سر حقه‌های انشی را

(ظہیر فاریابی، ۱۳۸۱: ۳۳)

«انشی» تصحیف «انشی» است: «انشی: ممال انشاء، شعرگفتن، سرودن، شاعری» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «انشاء» و «انشی») و در لغت‌نامه دهخدا همین بیت ظہیر به‌عنوان شاهد نقل شده است.

* «و از مُطاوَلت که می‌نمود، به مُصاوَلت باز آمده، و مُساوَرَت را بر مُصاَبَرَت اختیار کرده»

(نسوی، ۱۳۸۵: ۳۷). «مساورت» تصحیح قیاسی استاد یزدگردی است. در همه نسخه به جای این واژه، «مساورت» ضبط شده است که به عقیده نگارنده، صورت بدخوانده شده «مُثَاوَرَت» است: «برجهیدن با کسی، ثوار» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «مُثَاوَرَة»).

* به فعل، چون عثراتِ زمانه، نامضبوط به طبع، چون حرکاتِ سپهر، ناموزون (ظهیر فاریابی، ۱۳۸۱: ۱۴۷)
بینش به جای «عثرات» (= ج عثره، لغزش‌ها)، «عشرات» (= جمع عشره، خوشدلی‌ها) ضبط کرده است.

* «پیری ادیب با ما هم‌راز گشته بود و در مباحثه و مناقشه هم‌آواز» (حمیدالدین بلخی، ۱۳۸۹: ۶۴). در یک نسخه به جای «مناقشه»، «مناقشه» (= هم‌راز بودن، با یکدیگر محرمانه سخن گفتن) ضبط شده است که با توجه به موسیقی و سجعی که با «مباحثه» می‌سازد، و همچنین پیوندی که با «هم‌راز» می‌یابد، همین ضبط ارجح می‌نماید.

۵. «م» ← «ه» و بالعکس

* شادیِ مجلسیان در قدم و مقدم توست جای غم باد مر آن دل که نخواهد شادت (حافظ، ۱۳۸۷: ۱۰۵)

با توجه به ویژگی‌های سبکی شعر حافظ، «مر» گشته «هر» است (نک: حافظ، ۱۳۶۲: ۵۴).

* طفیلِ هستی عشقند آدمی و پری ارادت‌ی بنماتا سعادت‌ی بی‌ری (حافظ، ۱۳۸۷: ۳۴۳)

خانلری به جای «هستی»، «مستی» ضبط کرده است (نک: حافظ، ۱۳۶۲: ۹۰۲) لیکن از آنجایی که «طفیل وجود و هستی چیزی بودن» عبارتی آشناست، ضبط قزوینی برتر است (درباره داوری میان این دو ضبط نک: حمیدیان، ۱۳۹۲: ۳۸۵۴/۵).

* خمار باده پارین هنوز در سر مست که لب به جرعه‌ای از جام کس نیالودم (ظهیر فاریابی، ۱۳۸۱: ۲۱۶)

«مست» محرف «هست» است (نک: ظهیر فاریابی، ۱۳۳۷: ۳۳۲).

* اگرچه رهی را تو که ترنوازی نپرهیزی از دردسروز گرانی (منوچهری، ۱۳۸۵: ۱۳۹)

یغمایی به جای «کهنر نواز»، «کمتر نواز» ضبط کرده است (نک: منوچهری، ۱۳۹۲: ۱۷۳) که ضبط مرجوح است.

* گر می نرسم به خدمت، معذورم زیرا رَمَدِ چشم و صداع سرهست
(تاج الحلاوی، ۱۳۸۳: ۶۱)

«سرهست» گشته «سرمست» (= سرم است) است.

* «سخن هر سری را کند تاج دار» (همان: ۷۸). «هر» گشته «مر» است (نک: عنصری، ۱۳۶۳: ۳۵۵).

* اقبال را به رایت و رای تو انتها تأیید را به نامه و نام تو انتساب

(کاشفی سبزواری، ۱۳۶۹: ۸۸)

«انتها» گشته «انتما» (= به کسی نسبت یافتن) است (نک: همان جا).

۶. «م» ← «ق» (و «ف») و بالعکس

* آنجا که کار صومعه را جلوه می دهند ناقوس دیر راهب و نام صلیب هست
(حافظ، ۱۳۸۷: ۱۲۶)

این ضبط مطابق چاپ قزوینی است. خانلری به جای «ناقوس»، «ناموس» ضبط کرده است (حافظ، ۱۳۶۲: ۱۴۴). از آنجایی که «ناموس» در معنای «خانه راهب» (نک: دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «ناموس») با «دیر» و «راهب» و «صلیب» ایهام تناسب، و در معنای «خوابگاه شیر» با «راهب» در معنای «شیر بیشه» (همان: ذیل «راهب») ایهام تناسب دوسویه می سازد، ضبط خانلری برتر است (نک: دالوند، ۱۳۹۶: ۵۳).

* هزار حيله برانگيخت حافظ از سر فکر در آن هوس که شود آن نگاه رام و نشد
(حافظ، ۱۳۸۷: ۱۸۵)

خانلری به جای «فکر»، «مکر» ضبط کرده است (نک: حافظ، ۱۳۶۲: ۳۴۸) که کاملاً غلط به نظر می رسد. «حيله» را به فرض هم که به معنای چاره بگیریم باز «مکر» توجیه پذیر نیست (حمیدیان، ۱۳۹۲: ۲۲۴۸/۳).

* به نزد جود تو مرغ رسيلت است امل به پیش عفو تو مقبول خدمت است گناه
(ظهیر فاریابی، ۱۳۸۱: ۲۲۰)

تقی بینش به جای «مرغ رسیلت»، «فرع وسیلت»^۱ ضبط کرده است.
* زان کجا نیست مه روشن و خورشید قران به نسب باز شوند این پسران با پدران
(منوچهری، ۱۳۹۲: ۲۰۸)
دبیرسیاقی به جای «قران»، «مران» (= میران) ضبط کرده است که صحیح‌تر می‌نماید (نک:
منوچهری، ۱۳۸۵: ۱۹۷).

۷. «ص» ← «ه» و بالعکس

* دلدار منا! تورا صدف خواهم کرد آخر به مدارات به کف خواهم کرد
(طاهر چغانی، به نقل از: مدبری، ۱۳۷۰: ۱۶۸)
«صدف» ظاهراً گشته «هدف» است.^۲
* عالم از ناله عشاق مبادا خالی که خوش آهنگ و فرح‌بخش هوایی دارد
(حافظ، ۱۳۸۷: ۱۵۹)
خانلری به جای «هوایی»، «صدایی»^۳ ضبط کرده است (نک: حافظ، ۱۳۶۲: ۲۵۴). با
توجه به این‌که «هوا» به معنی «راه و لحن و آواز» است و همچنین «هوایی» یکی از
تصنیف‌های موسیقی قدیم بوده است، و بنابراین این واژه علاوه بر ایهام، با ناله و عشاق و
آهنگ و فرح ایهام تناسب نیز می‌سازد، ضبط قزوینی برتر است (نک: دالوند، ۱۳۹۶: ۵۷).
دکتر حمیدیان درباره ضبط «هوایی» نوشته‌اند: «هوایی با "ناله عشاق" چندان تناسبی ندارد»
(حمیدیان، ۱۳۹۲: ۱۸۶۵/۳). لیکن با توجه به معنای یادشده می‌توان بین هوایی و ناله
عشاق نیز پیوندی یافت.
* چمیدن فرازش گویی به مار باشد رخسیدن شعاعش گویی قصار باشد
(منوچهری، ۱۳۹۲: ۶۸)

۱. تصحیف «رسیلت» و «وسیلت» ذیل قاعده «و» ← «ر» می‌گنجد.

۲. از آنجاکه این دو واژه هم‌شکل و هم‌آوا بودند، گاهی با آنها سجع می‌ساختند:

صدفِ درِ خاص اگر نشوی هدفِ تیر عام باید بود

(حمیدالدین بلخی، ۱۳۸۹: ۱۱۳)

۳. چنان‌که ملاحظه می‌شود در این دو واژه علاوه بر «ه» و «ص»، دال و واو نیز به هم دگرگون شده‌اند («و» ← «د»).

کازیمیرسکی «قصار» را مخفف «قصار» به معنی گازر دانسته است (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «قصار») لیکن این واژه در این معنا با ساختار بیت سازگار نمی‌آید. محتمل است که «قصار» گشته «فهار» باشد: «بر وزن بهار، سنگی باشد به رنگ یاقوت اطلسی و آن را از مشرق زمین آورند و در کان طلا نیز می‌باشد» (برهان، ۱۳۳۱: ۱۵۰۸/۳). دبیرسیاقی نیز با تصحیح قیاسی «نُصار» (= زر و سیم خالص) ضبط کرده است (نک: منوچهری، ۱۳۸۵: ۱۹) که بنا به قواعد تصحیف پذیرفتنی است و بر همه ضبط‌های پیشنهادی برتری دارد («ن» ← «ق»).

* «و چون برخلاف معهود به روز عسس می‌گرفت، برعکس معهود، خفاش‌وار که خفاش رهند، همه شب با کاروان می‌گذشتم» (نسوی، ۱۳۸۵: ۶۹). از آنجا که واژه «معهود» در این عبارت دوبار تکرار شده است (بدون اختلاف در معنی) و این نوع تکرار بر خلاف ویژگی سبکی نویسنده نفثة‌المصدر است،^۱ به عقیده نگارنده، «معهود» دوم تصحیف «مقصود»^۲ است.^۳

۸. «ص» (و «ض») ← «ح» (و دیگر حروف همانند، نظیر: «خ»، «چ»، «ج»)

* شیشه صبر من که بادا پر پیش من شیشه شراب منست
 قلم کوتاه و صریر خوشش زخمه و نغمه رباب منست
 (انوری، ۱۳۷۶: ۵۵۸)

برخی به درستی «صبر» را گشته «حبر» (= مُرکب) دانسته‌اند.

* شعله آتش ازین روی که گفتم گویی در مقادیر کتابت قلم منتجب است
 (همان: ۵۰)

۱. شمیسا درباره سبک سخنوران قرن ششم می‌نویسد: «تکرار لغت که در سبک قبلی مرسوم بود، از نظامی و خاقانی به بعد به سطح جناس تام ارتقاء می‌یابد، یعنی لغت را فقط به شرط داشتن دو معنی مختلف تکرار می‌کنند» (۱۳۸۸: ۱۷۳).

۲. چنان‌که خواهیم دید، یکی از قواعد تصحیف تبدیل «ع» به «ق» (و بالعکس) است.

۳. از آنجایی که شکل نوشتاری «مقصود» و «معهود» شبیه هم است، در برخی دیگر از متون نیز گاهی به هم (یا به واژه‌ای همانند) دگرگون شده‌اند. در نسخه اساس تاریخ بلعی، به جای «اسودبن مقصود»، «اسودبن معقود» آمده است که این ضبط پایانی شبیه «معهود» است (نک: طبری، ۱۳۸۶: ۸۸۳).

شهیدی درباره واژه «منتجب» می نویسد: «در اصول خطوط سته ج ۱۱ فرهنگ ایران زمین، ص ۱۱۸-۱۲۷ از قلم منتصب ذکری شده، آیا یکی محرف دیگری است؟» (شهیدی، ۱۳۶۴: ۶۱۱).

* صریر کلک تو در کشف مشکلات جهان چنانک نغمه داود در ادای زبور
(ظهیر فاریابی، ۱۳۸۱: ۱۰۶)

هاشم رضی به جای «صریر»، «حریر» ضبط کرده است که نادرست بودن آن مسلم است.
* سپهر خرقه براندازد از طرب چو به ضرب زبان خنجر او شرح کارزار دهد
(همان: ۸۳)

در دونسخه به جای «ضرب»، «حرب» ضبط شده است (نک: ظهیر فاریابی، ۱۳۳۷: ۱۰۸) که هر دو ضبط قابل توجیه است.

* سلطان شرق و غرب قزل ارسلان که نیست با صدمت رکابش ایام را توان
(ظهیر فاریابی، ۱۳۸۱: ۱۴۱)

بینش به جای «صدمت»، «خدمت» ضبط کرده است که ضبط مرجوح است.

* خازنت را گو که سنج و رایضت را گو که ران

شاعرت را گو که خوان و حاجبت را گو که پای

(منوچهری، ۱۳۸۵: ۱۰۸)

یغمایی به جای «حاجبت»، «صاحبت» ضبط کرده است (نک: منوچهری، ۱۳۹۲: ۱۷۸) که ضبط مرجوح است.

* کشته و برگشته صد روز گذشته در کفنی هیچ کشته را نبشته
(همان: ۲۲۱)

«صد» تصحیف «چند» است (نک: منوچهری، ۱۳۸۵: ۱۷۵).

* قمری همی سراید اشعار چون صریر صلصل همی نوازد یکجای بم وزیر
(منوچهری، ۱۳۹۲: ۲۳۲)

«صریر» گشته «جریر» است (نک: منوچهری، ۱۳۸۵: ۱۸۴).

* در صلوات آمدست بر سر گل، عندلیب در حرکات آمدست شاخک شاه اسپرم
(منوچهری، ۱۳۹۲: ۱۱۶)

دبیرسیاقی به جای «صلوات»، «جَلَوَات» ضبط کرده (نک: منوچهری، ۱۳۸۵: ۷۰) که ضبط راجح است.

* معنی اندر شعر، جز با خَبَط نیست چون فلاسنگ است، اندر خَبَط نیست

(مولوی، ۱۳۸۵: ۵۹)

مطابق ضبط کنونی، قافیه بیت معیوب است. «خَبَط» دوّم تصحیف «ضَبَط» است (مولوی، ۱۳۸۷: ۱۶۴).

۹. «ک» (و «گ») ← «ب» (و دیگر حروفِ همانند، نظیر: «ت»، «ث»، «پ»)

بالعکس

اگر «ک» و «گ» را بدون سرکش بنویسیم، به صورت «ب»، «ت» و ... خوانده می شود:

* آن گُرکی گوید که تویی قادر قَهّار از مرگ همی قهر کنی مر حیوان را

(سنایی، ۱۳۸۸: ۳۱)

برزگر خالقی به جای «گُرکی»، «ترکی» (ظاهراً به معنی خارپشت) ضبط کرده است که نادرست می نماید؛ چراکه سنایی این قصیده را (موسوم به منطق الطیر) از زبان پرندگان سروده است لذا ذکر «ترکی» (= خارپشت) در میان پرندگان ناصواب است.

* «عساکر و کتائب و جوش و بوش و طبول و نقارات» (منشی کرمانی، ۱۳۹۴: ۹۸).

عبّاس اقبال به جای «جوش و بوش»، «جوش و کوش» ضبط کرده که تصحیف صورت نخستین است (نک: پورمختار، ۱۳۹۴: ۶۹).

* ای که تو از ظلم، چاهی می گنی از برای خویش، دامی می گنی

(زمانی، ۱۳۸۹: ۴۲۸/۱)

در نسخه میرخانی به جای «می گنی»، «می تنی» ضبط شده است که متناسب با دام است و «می تنی» با «می گنی» تناسب فراوان دارد و بیت بعدی نیز مؤید آن است:

گِردِ خود، چون کرم، پيله برمتن بهرِ خود، چه می گنی، اندازه گن

(همان جا)

* چمیدن فرازش گویی به مار باشد رخسیدن شعاعش گویی قصار باشد

(منوچهری، ۱۳۹۲: ۶۸)

«به» ظاهراً گشته «که» است.

* زهی به تجربت ایام پی برون برده به عنف و لطف تو اسباب خوف و بُشری را

(ظهیر فاریابی، ۱۳۸۱: ۳۲)

در نسخه‌ای «برده» را «کرده» خوانده‌اند (نک: ظهیر فاریابی، ۱۳۸۹: ۱۴۱) که ظاهراً نادرست است.

* در لغت‌نامه دهخدا «گرواره» به معنی «عمارت و بنیاد» ضبط شده است و به درستی ذیل آن نوشته‌اند: «محتمل است مصحف برواره یا پرواره باشد» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «گرواره»).

۱۰. «ن» ← «ز» (و «ر» و «ژ») و بالعکس

* زیرا که چو تو زوبعه نهان است اندر رمه ابلیسشان شبان است

(ناصر خسرو، به نقل از: دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «زوبعه»)

«نهان» گشته «نُه‌از» است (نک: ناصر خسرو، ۱۳۵۳: ۱۹۱).

* گاه ترتیب آفرینش را بر طریق تماین و تیین

حدّ اَحیانِ دهر می‌جستم خالی از نسبت شهور و سنین

(ظهیر فاریابی، ۱۳۸۱: ۱۵۲)

در پنج نسخه، به جای «تماین» [کذا]، «تماین» آمده است.

* می‌بلنگد ز بار من بنگر که چه کاری بُود بدین زاری

(همان: ۲۲۳)

بینش به جای «ز بار»، «زبان» ضبط کرده که ضبط برتر است.

* به زّر سفره پشت از فشارش امعا به سیم گاز میان ران ز جنبش اعصاب

(خاقانی، ۱۳۸۲: ۵۵)

کزازی «گاز» را گشته «کان» دانسته است (نک: خاقانی، ۱۳۸۷: ۸۲) که البته هر دو ضبط پذیرفتنی و دارای توجیهاتی‌اند.

* وجود جود تو رایج فتاد اگر نه وجود به نیمه باز قضا می‌فروخت اجری را

(انوری، ۱۳۷۶: ۲)

در یک نسخه به جای «باز»، «نان» آمده است و مدرّس رضوی هر دو ضبط را قابل توجیه دانسته است (نک: همان: ۱۰۵۰).

۱۱. «ن» ← «د» («ذ») و «ذ»

* لیکاد تو شهد و، عارض ماه روی، چون لاله برگ و زلف سیاه
(رابعه بنت کعب به نقل از: اداره چای گیلانی، ۱۳۷۰: ۹۴)

«لیکاد» گشته «لَبْکان» است.

* تو گویی به باغ اندر آن روز برف صفِ ناژ بود و صفِ عرعران،
بسی خواهانند بر راه رز سیه موزگان و سمن چادران

(منوچهری، ۱۳۹۲: ۱۳۸)

«ناژ بود» ظاهراً گشته «ناریون» (= نارین، درخت انار) است (نک: منوچهری، ۱۳۸۵: ۷۵).

۱۲. «ه» ← «د» («ذ») و بالعکس

* وجوه روزی خلق از عطا و بخشش توست

کنون به عدل نگه دار قسمت روزی

(ظهیر فاریابی، ۱۳۸۱: ۲۲۵)

بینش به جای «وجوه»، «وجود» ضبط کرده که ضبط مرجوح است.

* ای تو را در وجوه شمع و شکر نقد هر کیسه کاسمان بردوخت

(همان: ۱۸۵)

در برخی نسخ به جای «وجوه»، «وجود» ضبط شده است (نک: ظهیر فاریابی، ۱۳۸۹: ۲۷۱).

* وجود جود تو رایج فتاد اگر نه وجود به نیمه باز قضا می فروخت اجری را

(انوری، ۱۳۷۶: ۲)

شهیدی به جای «وجود»، «وجوه» ضبط کرده (نک: شهیدی، ۱۳۶۴: ۸۹) که ضبط برتر است.

۱۳. «ع» (و «غ») ← «ف» (و «ق»)

* توقّفی که در آن باب می‌رود امسال اگر ز توست مکن ور ز بی‌زریست مباد

(ظهیر فاریابی، ۱۳۸۱: ۱۹۴)

در نسخه‌ای به جای «توقّفی»، «توقعی» ضبط شده است که مصحّف می‌نماید (نک: ظهیر فاریابی، ۱۳۸۹: ۲۷۸).

* ز نظم ملک تو را هیچ در نمی‌باید چنانک نظم مرا از جزالت و افلاق

(ظهیر فاریابی، ۱۳۸۱: ۱۱۸)

در یک نسخه به جای «افلاق»، «اغلاق» و در نسخه‌ای دیگر «اعلاق» ضبط شده است (نک: همان‌جا) که هر دو ضبط محرّف می‌نماید.

* آنک بیرون بُرد رفّش، چین ز رخسار سپهر

وانک دور افکند عدلش خم ز ابروی کمان

(همان: ۱۳۹)

بینش به جای «رفّش»، «رفقش» ضبط کرده که ضبط برتر است؛ چراکه «برای بیرون بردن چین از رخسار، رفق به کار آید نه رفّ» (میرافضلی، ۱۳۸۱: ۵۰).

* که ازین چت خدای قسمت کرد نی تفاضل زیان، نه کوشش سود

(معنوی بخارایی، به نقل از: مدبری، ۱۳۷۲: ۲۱۵)

در برخی از منابع به جای «تفاضل» (= افزونی جستن)، «تغافل» ضبط شده که ضبط مرجوح است.

* زانکه نامی بیند و معنیش نی چون بیابان را مغاره گفتنی

(مولوی، به نقل از: دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «نی»)

«مغاره» گشته «مقازّه» است (نک: مولوی، ۱۳۸۵: ۷۴۷).

* در لغت‌نامه دهخدا هم «فلج» به معنی «قفل» ضبط شده است و هم «غلیج» که ظاهراً

یکی گشته دیگری است (نک: دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «فلج» و «غلیج»^۱).

۱. ادیب‌الممالک فراهانی «غلیج» را به معنی «قفل» ضبط کرده است:

رصدِ اختران بُود «هودل» «غلیج» قفل است و پلکان «زینّه»

(ادیب‌الممالک فراهانی، ۱۳۱۲: ۷۳۹)

۱۴. «ن» ← «ف» («و» «ق») و بالعکس

* تبارک‌الله از آن آب‌سیرِ آتش نعل

که با رکاب تو خاکست و با عنانت هواست

(انوری، به نقل از: قوام فاروقی، ۱۳۸۵: ۱۳۴)

«نعل» تصحیف «فعل» است (نک: انوری، ۱۳۷۶: ۴۴).

* گر فتنه نبایدت که خیزد

طیره منشین و طره منشان

(خاقانی، ۱۳۸۲: ۳۴۵)

«منشان» تصحیف «مفشان» است (نک: خاقانی، ۱۳۸۷: ۴۵۶).

* زین به نبود مذهبی که گیری

از بیم عنانیش و تازیانه

(ناصرخسرو، ۱۳۵۳: ۲۳۰)

برخی به درستی «عنانیش» را تصحیف «عقایین» دانسته‌اند.

* چمیدن فرازش گویی به مار باشد

رخشیدن شعاعش گویی قصار باشد

(منوچهری، ۱۳۹۲: ۶۸)

دبیرسیاقی به جای «قصار» (که در اینجا معنی مناسبی ندارد)، «نُضار» ضبط کرده است

(منوچهری، ۱۳۸۵: ۱۹).

* مر مرا باری بدین درگاه شاهست آرزو

نز ری و گرگان همی یاد آیدم نز خافقین

(همان: ۹۱)

بنا به حدس فروزانفر، «خافقین»^۱، گشته «خافقین»^۲ است (همان: ۹۲).

* صلصل به لحن زلزل وقت سپیده دم

اشعار بوئواس همی خوانند و جریر

(همان: ۴۸)

به عقیده زرین کوب «بونواس» گشته «بوفراس»^۳ است به مناسبت ذکر جریر، رقیب

وی (نک: همان: ۴۹).

۱. «خافقین» به معنی «مشرق و مغرب» است. با توجه به دیگر قوافی («چنین»، «مؤمنین» و ...) این واژه را هم باید «خافقین» بخوانیم (با ضبط کنونی) و آن را نوعی سیستم دفاعی زبان فارسی در برابر کلمات عربی تلقی کنیم.

۲. منوچهری همین واژه را در بیتی دیگر به کار برده است:
ای بختیار راستین! مولا امیرالمؤمنین
چو توه اندر خافقین، چون تونه در انطاکیه

(منوچهری، ۱۳۸۵: ۱۰۱)

البته در این بیت نیز برخی از نسخ «خافقین» ضبط کرده‌اند.

۳. یعنی علاوهر «ف» و «ن»، واو و راء نیز به هم بدل شده‌اند (پیش‌تر این قاعده نیز بررسی شد).

* به یک ثبات که هنگام کار بنمودی به برّ و لطف درآمد جهان جافی عاق
(ظهیر فاریابی، ۱۳۸۱: ۱۱۷)
در یک نسخه به جای «جافی»، «جانی» ضبط شده است (نک: ظهیر فاریابی، ۱۳۸۹: ۲۱۵).

۱۵. «ف» (و «ق») ← «ب» (و «ت»، «ث»، «پ»)

* چون پشک چرا کند نهانم، کز طیب نفس چو مشک باشم؟
(ظهیر فاریابی، ۱۳۸۱: ۲۸)

«باشم» گشته «فاشم» است (که در چاپ پیش آمده است).

* اِعْرِفِ الْفَرْقَ بَيْنَ دَالٍ وَ ذَالٍ وَ هِيَ اَصْلٌ بِالْفَارَسِيَّةِ مُعْظَمِ
كُلِّ مَا قَبْلَهُ سُوَاةً [سِوَاهُ] اِبْتِدَاءً بِمُعْجَمِ
(همان: ۲۱۶)

با در نظر گرفتن اعراب کلمات، متوجه می شویم که «بمعجم» گشته «فمعجم» است^۳ (نیز
نیز نک: وحید دستگردی، ۱۳۰۷: ۲۷۵).

* تو را شرایط تقدیم جمع باد [چنان]^۴ که اقتدا به تو باشد عقول اُولی را
(ظهیر فاریابی، ۱۳۸۱: ۳۴)

در برخی از نسخ به جای «اقتدا»، «ابتدا» ضبط شده (نک: ظهیر فاریابی، ۱۳۸۹: ۱۴۱) که
ضبط مرجوح است.

* کنون چو سروسهی هر کجا که آزادی است

عنان لهو و طرف سوی جویبار دهد

(ظهیر فاریابی، ۱۳۸۱: ۱۲۶)

۱. در اصل: بسواه؛ وزن مصاریع: فاعلاتن مفاعلتن فاعلاتن/ فاعلاتن مستفعلن فاعلاتن/ فاعلاتن مفاعلتن فاعلاتن/ فاعلاتن مفاعلتن فاعلاتن. با توجه به اوزان مصاریع، پی خواهیم برد که «ب» بر سر «سواه» زائد است.

۲. منسوب به خواجه نصیرالدین:

آنان که به فارسی سخن می رانند در موضع ذال، دال را ننشاندند

ماقبل وی ار ساکن جز وی [= واو، الف، ی] بُود دال است؛ وگرنه ذال معجم خوانند

۳. «معظم» در بیت اول نعت «اصل» و مرفوع است. «معجم» نیز باید مرفوع باشد تا بتواند با آن قافیه شود
لیکن با آمدن «ب» بر سر «معجم» مجرور خواهد بود.

۴. در اصل: چنانک؛ با توجه به حرف ربط «که» (در آغاز مصراع دوم) اصلاح شد.

«طرف» گشته «طرب» است (نک: تبریزی، ۱۳۸۱: ۴۵۹). این دو واژه در نسخه‌های دیوان خاقانی نیز به هم بدل شده‌اند (نک: خاقانی، ۱۳۸۲: ۳۱).

* کثیر الثواب و قليل العتابی ثقیل الرکاب و خفیف العنانی
(منوچهری، ۱۳۸۵: ۱۳۹)

یغمایی به جای «قلیل العتابی»، «قلیل العقابی» ضبط کرده است (نک: منوچهری، ۱۳۹۲: ۱۷۳) که ارجح می‌نماید.

* ابن هانی، ابن رومی، ابن معزز، ابن بیض

دعبل و بوشیص و آن فاضل که بود اندر قرن

(منوچهری، ۱۳۸۵: ۸۱)

یغمایی به جای «ابن بیض»، «ابن فیض» ضبط کرده است (نک: منوچهری، ۱۳۹۲: ۱۲۷).

۱۶. «خ» ← «ق» (و «ف»)

* همیشه تا که بود از ره طبیعت اصل به نفس ناطقه ناچار افتقار سخن

تورا بجز به دل خویش افتقار مباد که هست طبع و دلت مرکز و مدار سخن

(ظهیر فاریابی، ۱۳۸۱: ۱۴۳)

در برخی از نسخ به جای «افتقار»، در دو بیت، «افتخار» ضبط شده است (نک: ظهیر

فاریابی، ۱۳۸۹: ۲۴۴).

* [تُنک] شرابی مسکین بنفشه بین که [پگاه]^۲ سرش خروشد و نرگس هنوز مخمور است

(تاج الحلاوی، ۱۳۸۳: ۹۰)

«خروشد» گشته «فروشد» است (نک: ظهیر فاریابی، ۱۳۸۱: ۱۸۸).

* رخس به‌هرا بتاخت بر سر صفر، آفتاب رفت به چرب‌آخوری گنج روان در رکاب

(خاقانی، ۱۳۸۲: ۴۴)

۱. در اصل: تنگ؛ تنک شراب: آن که شراب بسیار نتواند گواردن.

۲. در اصل: بگاه.

کَزازی به جای «بتاخت»، «بتافت» ضبط کرده (نک: خاقانی، ۱۳۸۷: ۶۳) که ضبط مرجوح است.

۱۷. «ل» ← «ک» (و «گ»)

از آنجا که کاتبان نُسَخ گاهی سرکش کاف و گاف را نمی گذاشته اند، گاهی این دو حرف به صورت «ل» خوانده شده اند:

* لهیب علم تو در تاب خانه ای که فتد رود پذیره شیر لهوب، شیر کبود (اخیسکتی، ۱۳۸۹: ۱۱۴)

بنای قافیه این قصیده بر «دال» است؛ لیکن «کبود» به اصطلاح با ذال معجمه تلفظ می شده است. این واژه گشته «لبود» (= جمع لبد، به معنی پشم بافته شده، نمد) است که در نسخه «مج» تصحیف آن به صورت «لبوب» ضبط شده است.

* گل ها کشیده اند به سر بر لبودها نه تارها پدید بر آن ها، نه پودها (منوچهری، ۱۳۹۶: ۱۹۴)

بنای قافیه بر ذال معجم است؛ لیکن «لبود» با دال تلفظ می شود. «لبودها» گشته «کبودها» (= لباس و پارچه کبود، استعاره از برگ ها) می تواند باشد (نک: منوچهری، ۱۳۸۵: ۱۸۴).

* صلاح ملک و ملک بر عنایت مبنی دوام دین و دول بر کفایت مقصور (ظهیر فاریابی، ۱۳۸۱: ۱۰۶)

در برخی نسخ به جای «ملک»، «ملل» ضبط شده (نک: ظهیر فاریابی، ۱۳۸۹: ۲۰۲) که با توجه به سجعی که با «دول» می سازد، ضبط راجح است.

۱۸. قاعده کاهش

در این شیوه یک حرف از حروف کلمه کاسته می شود:

* ای که بر اوج برج تعظیمت سر طائر ز بیم بنهد پر (ظهیر فاریابی، ۱۳۸۱: ۱۰۰)

«سر» گشته «نسر» است (نک: ظهیر فاریابی، ۱۳۳۷: ۱۲۵؛ تبریزی، ۱۳۸۱: ۴۶۹).

* رضاش خط دوم از صحیفه اعمار سخاش باب گزاف از جریده ارزاق

(ظهیر فاریابی، ۱۳۸۱: ۱۱۷)

بینش به جای «دوم»، «دوام» ضبط کرده است که ظاهراً همین ضبط درست است.

* گاویست در آسمان و نامش پروین یک گاو دگر نهفته در زیر زمین

(خیام، ۱۳۸۶: ۱۱۰)

در لغت‌نامه دهخدا به جای «نامش»، «سنامش» (سنام: کوهان) ضبط شده است که ضبط برتر است^۱ (نک: دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «سنام»).

* «زیده - بالضم/ سکه و خلاصه هر چیز (از منتخب)» (رامپوری، ۱۳۶۳: ۴۲۸). «سکه» گشته «مسکه» (= خامه و کره) است.

۱۹. قاعده افزایش

در این شیوه یک حرف به حروف کلمه افزوده می‌شود:

* ز بهر خدمت صورت مدیحت گشاده دیده و بسته کمر، گوش

(ظهیر فاریابی، ۱۳۸۱: ۱۱۶)

«صورت» گشته «صوت» است (نک: ظهیر فاریابی، ۱۳۳۷: ۱۶۹).

* خداوندی که ناظم اوست چون خورشید رخشنده

ز مغرب‌ها به مغرب‌ها ز خاورها به خاورها

(منوچهری، ۱۳۹۲: ۴۱)

«ناظم» ظاهراً گشته «نام» است (نک: منوچهری، ۱۳۸۵: ۳).

* «جمعی دیدم در زی تصوف بر قدم توقف، و طایفه‌ای در لباس اختیار در بند انتظار»

(حمیدالدین بلخی، ۱۳۸۹: ۱۱۳). «اختیار» گشته «اخیار» است.

۱. در لغت‌نامه «گاو پروین» به معنای «ثور ثریا» ضبط شده است و همین بیت خیام (با ضبط «نام») به‌عنوان شاهد نقل شده است.

۲۰. جابه‌جایی یا قلب

در این شیوه برخی از حروف کلمه با هم جابه‌جا می‌شوند:

* ز من ملوک جهان نام نیک زنده کنند به قول مرده‌دلان بر میان مزن بترم

(ظهیر فاریابی، ۱۳۸۱: ۱۳۲)

«بترم» تصحیف «تبرم» است (نک: ظهیر فاریابی، ۱۳۳۷: ۱۹۴؛ تبریزی، ۱۳۸۱: ۴۶۴).

* بوبکر بن محمد کز فرّ طلعتش زینت گرفت افسر کرسی و تخت جم

(ظهیر فاریابی، ۱۳۸۱: ۱۳۵)

«کرسی» گشته «کِرسی» است (نک: ظهیر فاریابی، ۱۳۳۷: ۲۰۴؛ تبریزی، ۱۳۸۱: ۴۵۲).

* به پاکی مریم از تزویج یوسف به دوری عیسی از پیوند عیسا

(خاقانی، ۱۳۸۲: ۲۸)

«عیسا» گشته «شعیبا» است (دالوند، ۱۳۹۵: پ: ۵۹).

* «بنده صباح به خانه یکی از دانشمندان بزرگ هرات رسیدم، و تا قریب به وقت زوال بجز

گرسنگی چیزی ندیدم و تززیقات می‌گفت و تدقیقات می‌پنداشت» (حسینی نیشابوری،

۱۳۸۳: ۲۶۹). «تزریق» گشته «تزریق» است. تزریق از اصطلاحاتی است که در عهد

صفوی رونق یافت و یک نوع آن عبارت بود از اشعار بی‌معنی (نک: فراهانی و فولادی،

۱۳۹۳: ۱۰۹-۱۳۹).

نتیجه‌گیری

در مقاله حاضر بیست شیوه از شیوه‌های تصحیف و بدخوانی بر پایه شکل ظاهری

حروف الفبا، در دسته‌هایی منظم تبیین شده است. قواعد یادشده بدین قرار است: ۱. «و» ←

«د» (و «ذ») و بالعکس؛ ۲. «و» ← «ر» (و دیگر حروف همانند، نظیر: «ز»، «ژ»); ۳. «د»

(و «ذ») ← «ر» (و دیگر حروف همانند، نظیر: «ز»، «ژ») و بالعکس؛ ۴. «ش» ← «ث» و

بالعکس؛ ۵. «م» ← «ه» و بالعکس؛ ۶. «م» ← «ق» (و «ف») و بالعکس؛ ۷. «ص» ←

«ه» و بالعکس؛ ۸. «ص» (و «ض») ← «ح» (و دیگر حروف همانند، نظیر: «خ»، «چ»)،

«ج»؛ ۹. «ک» (و «گ») ← «ب» (و دیگر حروف همانند، نظیر: «ت»، «ث»، «پ») و

بالعکس؛ ۱۰. «ن» ← «ز» (و «ر» و «ژ») و بالعکس؛ ۱۱. «ن» ← «د» (و «ذ»); ۱۲. «ه» ← «د» (و «ذ») و بالعکس؛ ۱۳. «ع» (و «غ») ← «ف» (و «ق»); ۱۴. «ن» ← «ف» (و «ق») و بالعکس؛ ۱۵. «ف» (و «ق») ← «ب» (و «ت»، «ث»، «پ»); ۱۶. «خ» ← «ق» (و «ف»); ۱۷. «ل» ← «ک» (و «گ»); ۱۸. قاعده کاهش؛ ۱۹. قاعده افزایش؛ ۲۰. جابه‌جایی یا قلب. مصححان متون می‌توانند با در نظر داشتن برخی از این قواعد، به صورت صحیح بعضی کلمات دست یابند.

منابع

- آموزگار، ژاله و احمد تفضلی (۱۳۹۲). زبان پهلوی، ادبیات و دستور آن، چ ۸، تهران: معین.
- اخسیکتی، اثیرالدین (۱۳۸۹). دیوان اثیرالدین اخسیکتی، تصحیح و تحشیه رکن‌الدین همایون فرخ، تهران: اساطیر.
- اداره‌چی گیلانی، احمد (۱۳۷۰). شاعران همعصر رودکی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- ادیب‌الممالک فراهانی، میرزا صادق‌خان (۱۳۱۲). دیوان کامل ادیب‌الممالک فراهانی قائم مقامی، به تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، تهران: ارمغان.
- امامی، نصرالله (۱۳۸۵). ارمغان صبح، چ ۳، تهران: جامی.
- انجو شیرازی، میرجمال‌الدین حسین بن فخرالدین (۱۳۵۱). فرهنگ جهانگیری، ویراسته رحیم عقیقی، مشهد: دانشگاه مشهد.
- انوری، علی بن محمد (۱۳۷۶). دیوان انوری، به کوشش محمدتقی مدرّس رضوی، چ ۴، تهران: علمی و فرهنگی.
- برهان، محمدحسین بن خلف تبریزی (۱۳۳۱). برهان قاطع، به اهتمام محمد معین، تهران: زوّار.
- پورمختار، محسن (۱۳۹۴). «نگاهی به تصحیح تازه سمط‌العلی للحضرة العلیا»، گزارش میراث، ش ۷۰ و ۷۱، ۶۷-۷۲.
- تاج‌الحلاوی، علی بن محمد (۱۳۸۳). دقایق‌الشعر، به تصحیح محمدکاظم امام، چ ۲، تهران: دانشگاه تهران.
- تبریزی، محمد بن مسعود (۱۳۸۱). سفینه تبریز (چاپ عکسی)، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۶۲). دیوان حافظ، به تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری، چ ۲، تهران: خوارزمی.

- _____ (۱۳۸۷). حافظ قزوینی - غنی [،] با مجموعه تعلیقات و حواشی
- علامه محمد قزوینی، به اهتمام عبدالکریم جریزه‌دار، چ ۷، تهران: اساطیر.
- حسینی نیشابوری، عطاءالله بن محمود (۱۳۸۳). بدایع الصنایع، به تصحیح رحیم مسلمانیان
- قبادیانی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- حسینی یزدی، محمدبن محمد (۱۳۸۸). العراضة فی الحکایة السلجوقیة، به کوشش مریم
- میرشمسی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر افشار.
- حمیدالدین بلخی، عمر بن محمود (۱۳۸۹). مقامات حمیدی، به تصحیح رضا انزابی نژاد، چ ۳،
- تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- حمیدیان، سعید (۱۳۹۲). شرح شوق [،] شرح و تحلیل اشعار حافظ، چ ۲، تهران: قطره.
- خاقانی، بدیل بن علی (۱۳۸۲). دیوان خاقانی شروانی، به تصحیح ضیاءالدین سجّادی، تهران:
- زوّار.
_____ (۱۳۸۷). دیوان خاقانی، ویراسته میرجلال‌الدین کزازی، چ ۲، تهران: مرکز.
- خیّام، عمر بن ابراهیم (۱۳۸۶). رباعیات حکیم عمر خیّام، به کوشش ابوالفضل میرباقری،
- تهران: تندیس.
- دالوند، یاسر (۱۳۹۵ الف). «نقد و بررسی تصحیح دیوان ظهیرالدین فاریابی به کوشش استاد
- فقید امیرحسن یزدگردی»، جستارهای ادبی (ادبیات تعلیمی)، دانشگاه آزاد اسلامی واحد
- تهران شمال، س ۸، ش ۳ و ۴ (پیاپی ۳۱ و ۳۲)، ۹۹-۶۶.
_____ (۱۳۹۵ ب). «نقد و بررسی تصحیح و شرح دیوان اشعار منوچهری دامغانی»، آینه
- میراث، ش ۵۹، ۱۴۳-۱۶۸.
_____ (۱۳۹۵ پ). «یادداشتی درباره دو بیت از خاقانی». گزارش میراث، ش ۷۴ و ۷۵،
- ۶۳-۵۹.
_____ (۱۳۹۶). زین آتش نهفته [،] پژوهشی در ایهام‌های پنهان شعر حافظ، تهران: علمی.
_____ (۱۳۹۷). دانشنامه تحلیل ایهام در دیوان خاقانی (رساله دکتری). استاد راهنما:
- سیروس شمیسا. استاد مشاور: میرجلال‌الدین کزازی، تهران: دانشگاه علامه طباطبائی.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷). لغت‌نامه، چ ۲، تهران: دانشگاه تهران.
- رادویانی، محمد بن عمر (۱۹۴۹ م). ترجمان البلاغه، به اهتمام احمد آتش، استانبول: نشریات
- المعهد الشرقي.
- رامپوری، غیاث‌الدین محمد (۱۳۶۳). غیاث‌اللغات، به کوشش منصور ثروت، تهران: امیرکبیر.
- رشید و طواط، رشیدالدین محمد (۱۳۶۳). حدایق السحر فی دقایق الشعر، به اهتمام عباس
- اقبال، تهران: سنایی و طهوری.

- زمانی، کریم (۱۳۸۹). شرح جامع مثنوی معنوی (ج ۱)، چ ۳۳، تهران: اطلاعات.
- سنایی، مجدود بن آدم (۱۳۸۸). دیوان سنایی غزنوی، به اهتمام محمدتقی مدرّس رضوی، چ ۷، تهران: انتشارات سنایی.
- _____ (۱۳۹۳). دیوان حکیم سنایی، به کوشش محمدرضا برزگر خالقی، تهران: زوّار.
- شفیع کدکنی، محمدرضا. مقدمه بر: اسرار التوحید ← محمد بن منّور.
- شمس قیس، شمس الدین محمد بن قیس رازی (۱۳۸۸). المعجم فی معاییر اشعار العجم، تصحیح سیروس شمیسا، چ ۱، تهران: علم.
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۳). «مقدمه داستان رستم و اسفندیار»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، دوره بیست و هفتم، شماره اول، ۱-۱۴.
- _____ (۱۳۸۸). سبک‌شناسی شعر، چ ۴ (از ویرایش دوم)، تهران: میترا.
- شهیدی، سیدجعفر (۱۳۶۴). شرح لغات و مشکلات دیوان انوری، چ ۲، تهران: علمی و فرهنگی.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۸۶). تاریخ بلعمی، ترجمه ابوعلی بلعمی، به تصحیح ملک الشعرا بهار و محمد پروین گنابادی، تهران: هرمس.
- ظهیر فاریابی، طاهر بن محمد (۱۳۳۷). دیوان ظهیر فاریابی، به کوشش تقی بینش، مشهد: کتابفروشی باستان.
- _____ (۱۳۸۱). دیوان ظهیرالدین فاریابی، تصحیح و تحقیق و توضیح امیرحسن یزدگردی، به اهتمام اصغر دادبه، تهران: قطره.
- _____ (۱۳۸۹). دیوان ظهیر فاریابی، تصحیح و مقدمه اکبر بهداروند، تهران: نگاه.
- _____ (بی تا). دیوان ظهیر فاریابی، به اهتمام هاشم رضی، تهران: کاوه.
- عنصری، حسن بن احمد (۱۳۶۳). دیوان عنصری بلخی، به کوشش محمد دبیرسیاقی، چ ۲، تهران: کتابخانه سنایی.
- فراهانی، رقیه و علیرضا فولادی (۱۳۹۳). «تزییق در شعر عهد صفوی»، کهن نامه ادب پارسی، سال پنجم، شماره دوم، ۱۰۹-۱۳۹.
- فرّخی سیستانی، علی بن جولوغ (۱۳۸۵). دیوان حکیم فرّخی سیستانی، به کوشش محمد دبیرسیاقی، چ ۷، تهران: زوّار.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۵). شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، کالیفرنیا: انتشارات مزدا با همکاری بنیاد میراث ایران.

- قوام فاروقی، ابراهیم (۱۳۸۵). شرفنامهٔ منبری یا فرهنگ ابراهیمی (ج ۱)، به تصحیح حکیمه دبیران، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- قهرمانی مقبل، علی اصغر و ناصر جابری اردکانی (۱۳۹۳). «تصحیف در خط عربی و فارسی و نقش آن در پیدایش برخی از صنایع بدیعی»، نامهٔ فرهنگستان، شماره ۵۳، ۳۸ - ۵۰.
- کاشفی سبزواری، میرزا حسین واعظ (۱۳۶۹). بدایع الافکار فی صنایع الاشعار، ویراستهٔ میرجلال‌الدین کزازی، تهران: مرکز.
- مایل هروی، نجیب (۱۳۶۹). نقد و تصحیح متون [،] مراحل نسخه‌شناسی و شیوه‌های تصحیح نسخه‌های خطی فارسی، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- محمد بن منور (۱۳۹۰). اسرار التوحید، مقدمه و تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، چ ۱۰، تهران: آگه.
- مختاری غزنوی، عثمان (۱۳۹۱). دیوان عثمان مختاری، به اهتمام جلال‌الدین همایی، چ ۳، تهران: علمی و فرهنگی.
- مدبری، محمود (۱۳۷۱). شاعران بی‌دیوان، کرمان: پانوس.
- مسعود سعد، مسعود بن سعد بن سلمان (۱۳۹۰). دیوان مسعود سعد سلمان. مقدمه و تصحیح و تعلیقات محمد مهیار. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- منجیک ترمذی، علی بن محمد (۱۳۹۱). دیوان منجیک ترمذی، به کوشش احسان شواربی، تهران: میراث مکتوب.
- منشی کرمانی، ناصرالدین (۱۳۹۴). سمط‌العلی للحضرة العلیا، به تصحیح مریم میرشمسی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- منوچهری، احمد بن قوص (۱۳۸۵). دیوان منوچهری دامغانی، به کوشش محمد دبیرسیاقی، چ ۶، تهران: زوّار.
- _____ (۱۳۹۲). دیوان منوچهری دامغانی، به تصحیح حبیب یغمایی، به کوشش سیدعلی آل‌داود، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- _____ (۱۳۹۶). دیوان منوچهری دامغانی، مقدمه و تصحیح و گزارش سعید شیری، چ ۱، تهران: نگاه
- مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد (۱۳۸۵). مثنوی معنوی [،] بر اساس نسخهٔ نیکلسون، به کوشش سعید حمیدیان، چ ۳، تهران: قطره.
- _____ (۱۳۸۷). متن و شرح مثنوی مولانا، به کوشش محمد استعلامی، چ ۹، تهران: سخن.
- میرافضلی، علی (۱۳۸۱). «خوب است ولی بهتر ازین بایستی [،] نقد تصحیح دیوان ظهیر فاریابی»، نشر دانش، سال نوزدهم، شماره ۳ (پیاپی: ۱۰۲)، ۴۵-۵۲.

- میهنی، محمدبن عبدالخالق (۱۳۸۹). آیین دبیری، تصحیح و توضیح اکبر نحوی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ناصر خسرو، ابومعین ناصر بن خسرو قبادیانی (۱۳۵۳). دیوان ناصر خسرو، به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران: دانشگاه تهران
- نسوی، محمد بن احمد (۱۳۸۵). نفثة المصدور، تصحیح و توضیح امیرحسن یزدگردی، چ ۲، تهران: توس.
- وحید دستگردی، حسن (۱۳۰۷). «دال - ذال»، مجله ارمان، دوره نهم، ش ۵ و ۶، ۲۷۲-۲۸۱.

